



Research Paper

Adlerian Analysis of Compensation Mechanisms in the Main Character of the Young Adult Novel Kakakarmaki

Fatemeh Rahmanifard

Lecturer Department of Persian Language and Literature, Isf.C., Islamic Azad University, Isfahan, Iran and PhD student in Mystical Literature, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Isfahan, Isfahan, Iran. (f.rahmanifard375@gmail.com)

Amin Yazdanpanah

Assistant Professor, Department of Foundations of Education, Faculty of Education and Psychology, Shiraz University, Shiraz, Iran. (Corresponding Author). (aizadpanah@shirazu.ac.ir)



10.22034/lda.2025.143891.1051

Received:

June, 07, 2025

Accepted:

July, 18, 2025

Available

online:

July, 18, 2025

Keywords:

Alfred Adler,
inferiority
principle,
compensation,
superiority-
seeking,
Kakakarmaki:
The Boy Whose
Father Made
Money.

Abstract

This study analyzes the main character in the novel Kakakarmaki: The Boy Whose Father Made Money based on Alfred Adler's theory of personality psychology and its related concepts. Adler, one of the founders of individual psychology, believed that social interest is inherent in all humans and is learned through family and school; however, if a person fails to perceive a sense of belonging and worthiness within their family, their social interest remains underdeveloped, increasing the likelihood of them becoming a socially undesirable individual. In the examined novel, the review of the protagonist's childhood and adolescence—namely, Kaka—depicts the motivations behind his actions and behaviors, as well as the conditions that planted the seeds of violent acts within him, with the character himself confessing to his personality complexes. Using a qualitative content analysis method of the deductive type, this study delves into textual evidence, the formation process of feelings of inferiority, inferiority complex, and compensation mechanisms in the main character. The findings indicate that Kaka's erroneous lifestyle has driven him toward superiority-seeking and gaining visibility at any cost.



مقاله پژوهشی

تحلیل آدلری مکانیسم‌های جبران در شخصیت اصلی رمان نوجوان کاکاکرمکی
فاطمه رحمانی فرد (نویسنده مسؤول)

مدرس گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران و
دانشجوی دکتری ادبیات عرفانی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه
اصفهان، اصفهان، ایران. (f.rahmanifard375@gmail.com)

امین یزدان پناه

استادیار بخش مبانی آموزش و پرورش، دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.
(aizadpanah@shirazu.ac.ir)



10.22034/lda.2025.143891.1051

چکیده

هدف از این پژوهش بررسی و تحلیل شخصیت اصلی رمان کاکاکرمکی پسری که پدرش در آمد بر اساس نظریه روانشناسی شخصیت آلفرد آدلر و مفاهیم وابسته به آن است. آدلر، یکی از بنیان‌گذار مکتب روانشناسی فردی، معتقد بود که علاقه اجتماعی در ذات همه انسان‌ها وجود دارد و آن را از طریق خانواده و مدرسه یاد می‌گیرند؛ اما اگر شخص نتواند حس تعلق و ارزشمندی را در خانواده خود درک کند، احساس علاقه اجتماعی او کامل نشده و احتمال این که به شخص نامطلوب اجتماعی تبدیل شود، زیاد است. در رمان مورد بررسی، مرور دوران کودکی و نوجوانی شخصیت اصلی، یعنی کاکا، انگیزه بروز اعمال و رفتار فرد و شرایطی که باعث شده بذر کارهای خشونت‌بار در وجود او کاشته شود، بیان می‌شود و خود او به عقده‌های شخصیتی‌اش اعتراف می‌کند. با استفاده از روش تحلیل محتوای کیفی از نوع قیاسی، به واکاوی شواهد درون‌متنی، روند شکل‌گیری احساس حقارت، عقده حقارت و مکانیزم‌های جبران در شخصیت اصلی پرداخته شده است و یافته‌ها حکایت از آن دارد که سبک زندگی اشتباه کاکا او را به برتری‌جویی و دیده شدن به هر قیمتی سوق داده است.

استناد: رحمانی فرد، فاطمه و امین یزدان پناه (۱۴۰۴). «تحلیل آدلری مکانیسم‌های جبران در شخصیت اصلی رمان نوجوان کاکاکرمکی»، نشریه تحلیل گفتمان ادبی، ۳ (۲)، ۷۴-۵۵.

تاریخ دریافت:

۱۴۰۴/۰۳/۱۷

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۴/۰۴/۲۷

تاریخ انتشار:

۱۴۰۴/۰۴/۲۷

واژه‌های کلیدی:

آلفرد آدلر، اصل
حقارت، جبران،
برتری‌جویی،
کاکاکرمکی پسری
که پدرش در آمد.

۱. مقدمه و بیان مسأله

نویسندگان و منتقدان بر این باورند که ادبیات، هرچند در ظاهر پدیده‌ای زبانی و هنری است، در عمق خود پیوندی تنگاتنگ با روان انسان دارد؛ پیوندی که موجب تعامل میان دو حوزه مستقل اما هم‌افق، یعنی ادبیات و روان‌شناسی می‌شود. این دو حوزه با وجود تفاوت‌های روشی و موضوعی، در تحلیل شخصیت‌ها، کنش‌ها و لایه‌های پنهان متون ادبی، به‌ویژه داستان، به هم می‌رسند. روان‌شناسی با بررسی فرآیندهای ذهنی و روانی شخصیت‌ها، نوری بر زوایای ناپیدای روایت می‌تاباند و از این رهگذر، راه را برای فهمی ژرف‌تر از متن می‌گشاید.

نقد روان‌شناختی، به‌عنوان یکی از شاخه‌های مهم نقد ادبی مدرن، بر چگونگی آفرینش اثر و نیز تأثیر آن بر ذهن و روان مخاطب تمرکز دارد (شمیسا، ۱۳۸۸: ۲۵۲). این رویکرد، اگرچه در قرن‌های اخیر توسعه یافته، اما می‌توان ریشه‌های آن را در نظریه «کاتارسیس» یا روان‌پالایی ارسطو نیز جست‌وجو کرد؛ جایی که ادبیات به‌منزله عاملی برای تخلیه هیجانات درونی انسان‌ها در نظر گرفته شده است.

ادبیات همواره با حوزه‌هایی چون فلسفه، عرفان، نجوم و روان‌شناسی در تعامل بوده است. یکی از دلایل اصلی توجه منتقدان به جنبه‌های روان‌شناختی آثار هنری، بازتاب کشمکش‌های روانی‌ای است که از ناخودآگاه هنرمند سرچشمه می‌گیرد (امامی، ۱۳۷۷: ۱۳۰). بر پایه نظریه فروید، روان‌کاوی تنها ابزار درمانی نیست، بلکه روشی برای تحلیل ساختار روانی افراد سالم و نحوه بروز روان آن‌ها در آثار هنری نیز به شمار می‌رود (فروید، ۱۳۸۲: ۶). از این‌رو، هر اثر ادبی به‌ویژه آن‌هایی که شخصیت محورند، می‌توانند بستر مناسبی برای مطالعات روان‌شناختی فراهم آورند. این نوع نقد، لایه‌هایی از متن را می‌گشاید که گاه از دیدگاه‌های صرفاً ادبی پوشیده می‌مانند (امامی، ۱۳۷۷: ۱۳۰).

در دهه‌های اخیر با تکیه نویسندگان ایرانی بر پیرنگ شخصیت‌محور، رمان و داستان‌های زیادی، به‌خصوص با شخصیت کودک و نوجوان، قابلیت بالایی برای بررسی روانشناسانه پیدا کرده‌اند. آلفرد آدلر (Alfred Adler) نیز یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان در حوزه روانشناسی شخصیت است. او که هر انسان را از انسانی دیگر متمایز می‌دید نظریه خود را بر پایه «روانشناسی فردی» پایه‌گذاری کرد (سیاسی، ۱۳۸۹: ۸۲). این نظریه‌پرداز اتریشی (۱۸۷۰-۱۹۳۷) فرزند سوم یک خانواده با شش فرزند بود. او که از همان کودکی به دلیل کمبود ویتامین D به بیماری نرمی استخوان مبتلا بود نسبت به برادر بزرگ‌تر خود و دیگر همسالانش احساس حقارت می‌کرد. با به دنیا آمدن فرزند چهارم در خانواده، توجه مادر از او گرفته شد و از

این به بعد بود که مورد توجه پدر در درس‌هایش قرار گرفت. آدلر با پیشنهاد فروید به انجمن روانکاوان وین پیوست و تا زمانی که به دیدگاه‌های فروید باور داشت در آنجا ماند. پس از ۹ سال با بیان این‌که عقیده داشت ذهنی بودن ادراک، خلاقیت و نقش مهم عوامل اجتماعی بر اسلوب زیست‌شناختی برتری دارد، کم‌کم از فروید فاصله گرفت و سپس از او جدا شد. او با تفسیر محدودیت‌های اجتماعی «احساس حقارت» را از عوامل تلاش برای کسب برتری دانست. او برخلاف فروید، انسان را محکوم به رفتار دوران کودکی خود نمی‌دانست و ادعا داشت انسان می‌تواند در هر دوره، سبک زندگی خود را تغییر دهد (شارف، ۱۳۸۱: ۳۰).

سلمان امین یکی از نویسندگان معاصر ایرانی است که توجه زیادی به شخصیت‌های خلق‌شده‌اش دارد. رمان *کاکاکرمکی* پسری که پدرش درآمد، یکی از آثار اوست که نویسنده با تکیه بر ذهنیات و درونیات شخصیت، کار را با اطناب پیش برده و از ذکر هر کدام از احساسات او دریغ نکرده است. چنین شخصیت‌پردازی و شرح جزئیات از دوران کودکی و نوجوانی شخصیت کاکا، قابلیت بررسی آن را بر اساس دیدگاه آلفرد آدلر خلق کرده است.

گردآوری داده‌ها در این پژوهش به روش کتابخانه‌ای و از طریق مطالعه منابع نظری و متون داستانی انجام گرفته است. پس از انتخاب نمونه و استخراج داده‌های مرتبط، تحلیل به شیوه توصیفی-تفسیری صورت گرفته است (مایکوت و مورهایس، ۱۳۷۳: ۱۱۳) با توجه به آن‌که مؤلفه‌های نظری پژوهش بر اساس چارچوب از پیش تعیین‌شده نظریه کارن هورنای مشخص شده‌اند، روش تحلیل محتوای این پژوهش در زمره تحلیل محتوای قیاسی قرار می‌گیرد (میرینگ، ۲۰۰۰). در این پژوهش تلاش بر این است به بررسی عقده‌های حقارت در شخصیت اصلی رمان *کاکاکرمکی* پسری که پدرش درآمد نوشته سلمان امین پرداخته و مکانیسم‌های صورت گرفته علیه جبران آن کشف شود. سؤال‌های زیر از جمله مواردی هستند که در این پژوهش سعی شده است به آن‌ها پاسخ داده شود: ۱- ضعف‌های جسمانی شخصیت چه تأثیری بر ایجاد عقده حقارت در شخصیت کاکا داشته است؟ ۲- آیا محیط خانواده و شرایط سخت زندگی کاکا تأثیری بر شدت گرفتن احساس حقارت داشته است؟ ۳- این شخصیت از دوران کودکی تا بزرگسالی چه مکانیسم‌هایی برای جبران این حقارت‌ها به کار گرفته است؟

۲. پیشینه پژوهش

دلبری (۱۳۹۷) در پایان‌نامه خود به «تحلیل شخصیت‌های داستان‌های «عزاداران بیل»، «واهمه‌های بی‌نشان» و «تاتار خندان» و نمایشنامه‌های «وای بر مغلوب» و «ضحاک» غلامحسین ساعدی از دیدگاه روانشناسی آلفرد آدلر» پرداخته است. او در نهایت به این

اشاره می‌کند که مفاهیم احساس و عقده حقارت در ترسیم رفتار شخصیت‌های داستان‌های ساعدی انعکاس یافته است.

ژیان جهادی و همکاران (۱۳۹۸). در مقاله خود به «بررسی علل به وجود آمدن احساس حقارت در شخصیت‌های کتاب‌های کنسرو غول و یوناتارای گم‌شده» پرداخته‌اند. با توجه به این که این دو اثر مناسب مخاطبان کودک و نوجوان هستند، پژوهشگران به این باور رسیده‌اند که دو عامل (خانه و مدرسه) باعث ایجاد احساس حقارت در کودک و نوجوانان است.

نظریات روان‌شناسانه آلفرد آدلر بارها مورد توجه پژوهشگران در حوزه‌های مختلف قرار گرفته است. شخصیت‌های داستان و رمان‌های ادبی معاصر به علت بُعد روان‌شناسانه خود، زمینه مناسبی برای بررسی بر اساس این نظریه را فراهم کرده‌اند. صمیمی و دیگران (۱۳۹۹) با «واکاوی کهرتی و مکانیسم‌های جبران شخصیت معصومه در رمان سهم من با تکیه بر روان‌شناسی آدلری» به این نتیجه می‌رسد که محیط نامساعد خانواده و رفتار دیالکتیک مادر و پدر با فرزندان از علل اصلی عقده حقارت در شخصیت اصلی است؛ بنابراین، معصومه برای تعادل بخشی تخیلی روان گسسته خود، جبران کاذب را در پیش گرفته که به بروز مشکلات عدیده در وی منتهی شده است.

جهانبخت لیلی و پرماس (۱۳۹۹) در مقاله‌ای با عنوان «خوانشی آدلری از داستان خلیل کافر اثر جبران خلیل جبران (آسیب‌نگاری روان خلیل)» درمی‌یابند نویسنده برای آفرینش شخصیت خود بر عقده حقارت باور داشته است به همین دلیل با انتقال اندیشه‌های خود از این باب در تلاش است با پردازش روانی شخصیت «خلیل» مردم ناآگاه لبنان را به پویایی و جنبش وادارد.

۳. چهارچوب نظری

آلفرد آدلر، نظریاتی را در مبحث روانشناسی شخصیت مطرح کرد. او که در ابتدا همگام و همفکر با فروید بود، در میانه راه به دلیل تفاوت عقایدش با فروید در رابطه با جنسیت، راه خود را از او جدا کرد؛ چراکه نتوانست این نظریه را در انجمن به اثبات برساند. پس از آن به کار روان‌درمانی خود ادامه داد و با پیدا کردن پیروانی، سیستم خود، مقابل روانکاوی فروید را تشکیل داد و نام آن را «روانشناسی فردی» گذاشت (سیاسی، ۱۳۸۹: ۸۲).

او از اولین کسانی بود که به تفسیر «محدودیت‌های اجتماعی» شخصیت پرداخت و اعلام کرد احساس حقارت موجب ایجاد انگیزه و تلاش برای کسب برتری است. همچنین شخصیت انسان‌ها از روابط آنان در خانواده بخصوص سال‌های زندگی تأثیر می‌پذیرد (شارف، ۱۳۸۱: ۲۷). رویکرد او برعکس فروید که اعتقاد داشت انسان محکوم به رفتار کودکی خود است، روشی علمی بر اساس خودآگاهی است؛ زیرا گمان می‌کند افراد

می‌توانند سبک زندگی خود را تغییر داده و به شیوه جدیدی پیش بروند. «اصل حقارت» و «اصل جبران» دو مفهوم مهم از نظریه او است.

۳-۱. اصل حقارت

از نظر آدلر احساس حقارت (inferiority feelings) در همه اشخاص به عنوان نیروی محرک وجود دارد و نشانه ضعف یا نابهنجاری نیست. او منبع همه تلاش‌ها برای رسیدن به رشد و پیشرفت فردی را حس کوچک فرض شدن در نظر می‌گرفت که فرد برای جبران آن می‌کوشد. از زمانی که کودک به بزرگسالان خود وابسته است این حس حقارت آغاز می‌شود؛ زیرا توان مبارزه با قدرت بزرگسالان را ندارد و احساس کوچکی و ضعف می‌کند (شولتز، ۱۳۸۹: ۱۳۹). احساس حقارت به خودی خود خطرناک نیست و تنها زمانی می‌تواند مشکل‌ساز باشد که به عقده حقارت (Inferity Complex) تبدیل شود؛ یعنی فرد برای برطرف کردن نقص‌ها و ضعف‌های خود به دنبال راهی برای جبران است. اگر شخص در این راه مسیر درست را پیش بگیرد احساس حقارت خود را به برتری‌سازی تبدیل می‌کند؛ اما اگر راه سالمی را در پیش نگیرد این احساس به عقده حقارت تبدیل می‌شود که شخص برای جبران آن به هر راه غیرسالم و ضداجتماعی دست می‌زند (اسپرر، ۱۳۸۴: ۱۵-۱۴). علل احساس حقارت را در سه تقسیم‌بندی می‌توان قرار داد:

۳-۱-۱. تأثیر محیط (غفلت والدین و نازپروردگی والدین) (Pampering & Neglect)

زمانی که شخص در محیط خانه و اجتماع، از جمله مدرسه، مدام مورد سرزنش و تمسخر باشد در معرض احساس حقارت قرار می‌گیرد. کودکان لوس و نازپرورده که همیشه در مرکز توجه قرار گرفته‌اند، عادت دارند همه چیز در اختیار آنان قرار بگیرد و محرومیت را احساس نکرده‌اند؛ بنابراین، قدرت تحمل و بردباری نداشته و احساس اجتماعی ضعیفی دارند. همچنین کودکانی که در محیط خانه از طرف خانواده طرد می‌شوند و مورد غفلت قرار می‌گیرند احساس حقارت در آنان پرورش پیدا می‌کند.

محیط خانه و نوع ارتباط با خانواده در پاسخگویی به نیاز، نقش مهمی در شکل‌گیری شخصیت ایفا می‌کند. چراکه نوزاد از همان بدو تولد به فرد دیگر (بزرگسال) احتیاج دارد تا از او مراقبت کنند؛ زیرا باعث درک حس اجتماعی شدن از سمت کودک می‌شود (آدلر، ۱۳۷۹: ۲۶). اگر پدر و مادر رابطه هیجانی و اجتماعی خود را با کودک قطع کنند، علاقه اجتماعی در کودک شکل نمی‌گیرد. زمانی که میان پدر و مادر، رابطه خوبی برقرار نباشد سبک زندگی کودک تحت تأثیر قرار می‌گیرد و در روابط اجتماعی و عشقی دچار مشکل

می‌شود. علاقه اجتماعی نشان از سلامت روانی فرد دارد. بنابراین، آدلر در تلاش بود تا این حس را در خلاف کاران به وجود آورد (پروچاسکا و نورکاس، ۱۳۹۱: ۱۳۲).

۳-۱-۲. حقارت واقعی

زمانی که شخص دارای نقص جسمی مانند کندذهنی، نزدیک‌بینی، لاغری، چاقی مفرط، تیک عصبی یا نقصی در ظاهر و روانش داشته باشد، مورد تمسخر همسالان و اطرافیان قرار می‌گیرد و اگر نتواند نقص بدنی یا کمبود هوش و مهارتی خود را جبران کند، عقده حقارت در او شکل می‌گیرد.

۳-۱-۳. صفات و القاب غیرعادی

اگر شخص به دلیل ضعف‌های خود یا شباهت ظاهری با حیوانات مورد تمسخر قرار گرفته و با القابی مثل روباه، کلاغ، کرگدن، پخمه و... خوانده شود، احساس حقارت می‌کند (منصور، ۱۳۷۱: ۲۱)؛ بنابراین، اگر نتواند احساس حقارت را مهار کند دچار عقده حقارت می‌شود. ناتوانی در مقابل احساس حقارت، تأثیرات جبران‌ناپذیری دارد؛ چراکه این افراد، خود را بی‌ارزش دانسته و باور ندارند بتوانند با زندگی کنار بیایند و ممکن است دچار افسردگی و بیماری‌های روانی شوند. همچنین ممکن است به افراد شریک و معتادی تبدیل شوند که دست به خودکشی می‌زنند (همان: ۶۵). ناهنجاری‌های رفتاری برآمده از عقده حقارت اگر درست و به‌موقع اصلاح نشوند موجب انحراف در جبران غیرواقعی یا برتری‌جویی خیالی می‌شود که به دو صورت خود را نشان می‌دهد:

الف) روان‌آزردگی

در این صورت شخص از بی‌نظمی در رفتار خود، آگاهی دارد و به دلیل این‌که تمام ساختار روانی او به هم نریخته متوجه می‌شود که رفتارش غیرعادی است.

ب) روان‌گسستگی

زمانی که شخص متوجه رفتار غیرعادی و بی‌نظمی در رفتار خود نشود رابطه خود را با محیط بیرون قطع کرده و دچار بیماری اوتیسم (autism) یا در خود فرو رفتگی می‌شود (همان: ۸۶).

۳-۲. اصل جبران (Compensation)

مکانیسم جبران از احساس حقارت نشأت می‌گیرد. همه انسان‌ها در طول زندگی خود، احساس حقارت می‌کنند. بنابراین، استفاده از این مکانیسم، اجتناب‌ناپذیر است. استفاده از آن می‌تواند کمک‌کننده باشد؛ زیرا با کاهش احساس اضطراب، سلامت روان را تأمین می‌کند. روال کار افراد در پیشبرد جبران با یکدیگر متفاوت است؛ عده‌ای نقص خود را از دیگران پنهان می‌کنند و عده‌ای دیگر برای نظر دیگران اهمیتی قائل نیستند. مکانیسم

جبران می‌تواند به صورت مثبت و منفی خود را نشان دهد. زمانی که فرد متوجه شود نمی‌تواند در کار خود موفق شود با تلاش در کاری دیگر موفقیت کسب می‌کند که این صورت مثبت آن است؛ اما صورت منفی آن، زمانی است که فرد با عدم موفقیت روبه‌رو می‌شود برای جبران دست‌به‌کارهای تخریبی از جمله دروغ‌گویی می‌زند (همان: ۶۱).

۳-۲-۱. همدلی و همدردی در احساس حقارت

افراد در دوستی‌ها یا اطرافیان خود به دنبال شخصی می‌گردند که از نظر حقارت با آن‌ها برابری کرده یا از آنان بدتر باشد. بدین روش با همسان‌سازی، خود را آرام می‌کنند (همان: ۷۸).

۳-۲-۲. تلقین به بیماری

زمانی که کودکان احساس حقارت کرده و توانایی جبران آن از راه درست را ندارند، برای جلب توجه و کم کردن انتظارات دیگران به بیماری وانمود می‌کنند تا مسئولیتی در قبال جبران ضعف جسمی یا روانی نداشته باشند (همان: ۷۱).

۳-۲-۳. جبران طبیعی

زمانی که یک عضو بدن دچار نقص یا نارسایی باشد سعی می‌کند با فعالیت بیشتر آن نقص را جبران کند. مثلاً شخص نابینا تمرکز بیشتری در دیگر حواس نسبت به یک شخص عادی دارد (همان).

۳-۲-۴. خودکشی

زمانی که شخص، توانایی مواجهه درست با عقده حقارت خود را ندارد، سعی می‌کند با خودکشی، انتقام شکست خوردن‌هایش را از دیگران بگیرد. معمولاً خودکشی برای جلب توجه، تنبیه دیگران و فرار از مشکلات انجام می‌شود (همان). مهم‌ترین عوامل خودکشی می‌تواند افسردگی، اضطراب، ابتلا به بیماری‌های لاعلاج و مصرف مواد باشند (نوغانی و همکاران، ۱۳۸۲: ۲۸۱).

۳-۲-۵. جبران بر اساس روی آوردن به کامیابی‌های فوری

شخص، زمانی که توان روبه‌رو شدن با واقعیت را ندارد به دنبال جبران آن با دستاوردهای فوری است. هرچند این نوع جبران به‌طور موقت به فرد حس ارزش بالاتر می‌دهد؛ اما به‌مرور بر تعادل‌های بعدی فرد اثر مخرب می‌گذارد. معمولاً کودکان با انجام دزدی، پرخوری به کامیابی‌های فوری دست می‌یابند (همان: ۴۷).

۳-۳. اصل برتری‌جویی (Stityring for superiority)

زمانی که شخص در مکانیسم جبران قرار می‌گیرد میل به برتری‌جویی در او شکل می‌گیرد. در واقع، تلاش برای برتری یک واکنش طبیعی به احساس حقارت و جبران آن

است اگر فرد در این مکانیسم، زیاده‌روی کند دچار عقده برتری (Superiority compen) می‌شود (پروچاسکا و نورکراس، ۱۳۹۱: ۱۲۹).

۴. بحث و بررسی

۴-۱. فشرده سیر حوادث داستان

کاکا نوزاد متولدشده دوران جنگ در دل خانواده پر مصیبت است. او که با نواقص جسمی بسیاری به دنیا می‌آید مقبول خانواده خود واقع نمی‌شود و از همان ابتدا، طعم طرد شدن و تحقیر شدن را می‌چشد. کاکا، بزرگ می‌شود و در این میان از دست دادن‌های بسیاری را تجربه می‌کند و هیچ‌کدام از خواهرهایش به‌جز منیژه برای او باقی نمی‌مانند. با ازدواج دوم پدر پس از مرگ مادر، زندگی برای کاکا سخت‌تر می‌شود و با فرار از خانه در مسیر غلطی قرار می‌گیرد. چنان در این راه حرکت می‌کند که به سارق حرفه‌ای تبدیل‌شده و حوادث خطرناک بسیاری را پشت سر می‌گذارد تا جایی که هیچ اثری از کودک معصومی که در ابتدا از او وجود داشت، باقی نمی‌ماند. زمانی که پس از چندین سال، کاکا احساس نیاز به خانواده و سرپناه پیدا می‌کند، خود را به‌جای پسر خانواده پر محبتی که گم‌شده است جا می‌زند. زمانی که راز «آرا» نبودن او فاش می‌شود با پابند در دادگاه، خانواده واقعی خود را ملاقات می‌کند مدام در ذهنش آن‌ها را مقصر می‌داند.

۴-۲. انواع حقارت به وجود آمده در شخصیت «کاکاکرمکی»

کودکان، زمان زیادی از روز خود را در خانه و مدرسه می‌گذرانند؛ بنابراین در ابتدا والدین و پس از آن، مدرسه، تأثیر زیادی در تبدیل احساس حقارت کودک به عقده حقارت دارند (منوچهریان، ۱۳۶۸: ۱۸). در همین زمان است که برای اولین بار، احساس حقارت در کودک شکل می‌گیرد. جایگاه کودک در خانواده، تعداد فرزندان، جنسیت، ترتیب تولد و نوع رفتار پدر و مادر با کودک، تأثیر مهمی بر رشد عاطفی، اجتماعی، عقلانی و جسمی کودک دارد. در ادامه با در نظر گرفتن عوامل ذکرشده به دو محیط مهم و مؤثر در ایجاد احساس حقارت در شخصیت کاکا اشاره می‌شود.

۴-۲-۱. تأثیر محیط

۴-۲-۱-۱. خانه

شخصیت کاکا در شرایط ویژه و خاصی به دنیا می‌آید که موجب شکل‌گیری احساس حقارت در او می‌شود. اولین عاملی که موجب نابسامانی محیط خانه آن‌ها شده «پسر اول و فرزند ششم یک ایل هشت‌نفره» (امین، ۱۴۰۰: ۸) بودن است که از همان ابتدا توقعاتی بر دوش او قرار می‌دهد و کاکا بدون آن‌که بداند چرا، وظیفه ادامه نسل را بر دوش می‌کشد و

همه از به دنیا آمدن او خوشحال‌اند: «در مراسم اسم‌گذاران پدربزرگم -بابای رئیس- نامم را به افتخار خودش گذاشت کاکا[...]. او درست در روزهای منتهی به ورود من به دلیل اقامت زیاده از حدش روی زمین داشت باروبندیش را برای سفر آخرت جور می‌کرد. برای همین هم خیلی دوست داشت یکی باشد که راهش را ادامه بدهد» (همان).

پدر و مادر که تمام آرزوهای خود را در تولد او می‌دیدند به محض این که متوجه نقص‌های جسمی پسرشان می‌شوند سرخورده شده و توان دیدن او را ندارند؛ بنابراین، هرکدام واکنش متفاوتی نشان می‌دهد که این واکنش‌ها موجب به وجود آمدن احساس حقارت در کاکا می‌شوند. به دلیل تفاوت رفتاری پدر و مادر جداگانه به واکنش هرکدام اشاره می‌شود:

الف) پدر

پدر که پس از شش دختر انتظار پسری را می‌کشد. از به دنیا آمدن کاکا خوشحال است اما ناگهان امید او به یأس تبدیل می‌شود: «رئیس چند صبحی از بغل من رد می‌شد و فحش و فضااحت می‌داد؛ معلوم کسی هم نشد که به من یا مامان یا دم‌ودستگاه خودش یا کی!» (همان: ۱۰). بیماری‌ها و نقص‌های بی‌شمار کاکا دلیل خوبی برای پدر می‌شود تا او را از خود دور کند. زمانی که کسی مسئولیت درمان او را به عهده نمی‌گیرد تصمیم می‌گیرند او را سر راه بگذارند: «یک پیشنهاد هم این بود که من را یک‌شب بارانی سر راه بگذارند؛ که این یکی فقط برای لحظه‌ای به ذهن رئیس خطور کرده بود» (همان).

بنابراین، با این طرد شدن مورد غفلت والدین قرار می‌گیرد و احساس ناامنی در او شکل می‌گیرد. کاکا که به دنبال جلب توجه پدر است، زمانی که متوجه می‌شود او زن و بچه دیگری دارد به کسی چیزی نمی‌گوید: «در اصل من چاک پوزم را گل گرفتم چون به محبت رئیس احتیاج بیشتری داشتم تا انتقام کورکورانه. این راز فقط تا وقتی در سینه‌ام بود به کارم می‌آمد» (همان: ۶۵).

ب) مادر

مادر کاکا که مانند همسر خود در انتظار پسر سالمی است با به دنیا آمدن او دچار شوک می‌شود: «برایم گفته‌اند وقتی آمده‌ام تا چند روز من را گذاشته بودند وسط خانه و سیاحت می‌کردند. حتی شنیده‌ام، مادرم سربند زاییدن من تا چلگی زبان پس قفا شده بود. انگار معطل مانده بود که چطور توانسته دست‌تنها چنین گوهر شب‌چراغی را درست کند» (همان: ۱۰).

پس از آنکه کاکا را به بهزیستی تحویل می‌دهند دست به خودکشی می‌زند و باعث می‌شود کاکا را پس از یک هفته به خانه بیاورند. هرچند خود کاکا بیان می‌کند کار بیهوده‌ای انجام

داده‌اند و در رفتار مادر تأثیری نداشته است. کاکا طرد شد و غفلت مادر نسبت به خود را غیرعمد دانسته و به نظر می‌رسد او را مقصر نمی‌داند: «علت این‌که شیر مادر را امتحان نکردم به عدم علاقه و این چیزها مربوط نیست. حتم دارم اگر آن سرطان سینه نکبتی نبود، بدش نمی‌آمد که به بچه نصفه ناقصش غذایی چیزی بدهد» (همان: ۱۴).

بنابراین با نداشتن ذره‌ای مهر و علاقه از سمت پدر و مادر، از همان ابتدا چنان مورد بی‌رحمی بزرگ‌سالان قرار می‌گیرد که حتی نیازهای زیستی و اولیه او برطرف نمی‌شود چه برسد به نیازهای عاطفی. نداشتن مادر در عین حضور او زمانی برای کاکا شدت می‌گیرد که خواهرش مینا نیز می‌میرد.

اگر میان پدر و مادر رابطه خوبی برقرار نباشد سبک زندگی کودک تحت تأثیر قرار گرفته و در روابط اجتماعی دچار مشکل می‌شود. جز این‌که پدر و مادر هرکدام نسبت به کاکا کم‌لطفی کرده و او را مورد غفلت قرار داده‌اند، با سایر اعضای خانواده نیز رابطه خوبی ندارند تا جایی که کاکا می‌گوید: «اصلاً یادم نیست یک کلمه با رئیس حرف زده باشد. انگار همه حرف‌هایشان را پیش از تولد من به هم زده بودند» (همان).

پ) یافتن جایگزین برای مادر

کودک برای برطرف کردن نیازهای زیستی خود از جمله شیر خوردن به وجود مادر بیش از دیگر بزرگ‌سالان نیاز دارد تا با وجود او بتواند به احساس کهرتری خود پاسخ دهد. مادر کاکا که بلافاصله بعد از به دنیا آمدن او دچار افسردگی پس از زایمان و سرطان سینه شده، نمی‌تواند به اصلی‌ترین نیاز کودک خود - تغذیه - پاسخ دهد. در ابتدا خواهران بزرگ‌تر، این مسئولیت را به عهده می‌گیرند.

با به دنیا آمدن کاکا در خانواده‌ای که چندین دختر دارد و در انتظار پسر هستند چنین انتظار می‌رود که فرزند آخر، آن‌هم از جنس پسر تمام فرزندان قبلی را به حاشیه برده و به فرزند نازپرورده‌ای تبدیل شود؛ اما ضعف‌های جسمی او موجب می‌شود چنین اتفاقی رخ ندهد و درواقع همه‌چیز مطابق نظریه آدلر که اعتقاد دارد ترتیب تولد فرزندان بر نوع نگرش والدین بر آنان تأثیر دارد، پیش نرود: «رابطه‌ام با خواهرهایم خیلی بانمک بود...» حالا کاکا آمده بود. نه آن‌قدر پسر بود که رئیس - آن‌طور که پیش‌پیش قولش را داده بود - قربان صدقه‌اش برود، نه دختری از کاردرآمده بود که به خاطر ته‌تغاری بودنش دختران دیگر را به سوز بدهد» (همان: ۱۴).

با وجود چنین شرایطی، اولین کسی که نقش مادر را برای کاکا به عهده می‌گیرد خواهر بزرگ‌ترش مینا است: «اما از حق نگذریم مادری کردند برای من. مینا همیشه شخصاً

مسئولیت شیردهی من را به عهده می گرفت، با شیشه» (همان). پس از این که مینا ازدواج می کند و به کویت می رود کاکا به دنبال جایگزینی برای مادر خود در افراد دیگر مانند خانم معلم، خواهرش منیژه و... می گردد و حتی در زمان ازدواج مینا، کاکا احساس ترس پیدا می کند. چنان زمینه احساس حقارت در خانه کاکا فراهم است که از همان ابتدا می تواند موجبات عقدۀ حقارت او را فراهم کند. هرچند در سال های اولیه و تا پنج سالگی، خود متوجه این موضوع نمی شود اما با روش هایی که برای جبران حقارت در پیش می گیرد می توان گفت احساس حقارت او به عقدۀ تبدیل شده است.

۴-۲-۱-۲. محیط مدرسه

محیط مدرسه نیز بعد از خانه ای که در آن هیچ کس توجهی به کاکا نداشته و حتی از او متنفر بودند، دومین علت ایجاد احساس حقارت در اوست. کاکا که به سن هفت سالگی رسیده و زمان مدرسه رفتنش شده ترس زیادی از آنجا دارد: «پاییز آن سال باید راست شکم را می گرفتم بروم مدرسه. یک جنگ به پایان رسید، حالا جنگ دیگری در راه بود» (همان: ۴۶). درست همان طور که کاکا فکر می کند زمانی که به مدرسه می رود دانش آموزان و معلمان واکنش های متفاوتی از خود نشان می دهند که به طور جداگانه به تأثیر هر کدام در ایجاد حس حقارت در کاکا اشاره می شود:

الف) دانش آموزان

کاکا که پیش از این در محله زندگی شان، ارتباط درستی با همسالان خود نداشته نسبت به رفتن به مدرسه و دوست پیدا کردن نیز حس خوبی ندارد؛ چراکه می داند دیگران از او فرار می کنند و به آنان نیز حق می دهد: «او که رفت من ماندم و یک لشکر کچل کاکا ندیده. جوری نگاهم می کردند که پنداری آمده بودند باغ وحش [...] چنین ارنعوت بی قواره ای را به عمرشان ندیده بودند [...] همان طور که حدسش را می زدم، اوضاع آنجا هم بهتر از کوچه مان از آب درنیامد. تنها فرقی که داشت این بود که می توانستند گله ای سربه سرم بگذارند» (همان). با رفتن احسان، دوست صمیمی او از مدرسه، رفتار دانش آموزان بدتر و بدتر هم می شود.

ب) معلمان

معلمان باید شناخت درستی از دانش آموزان خود داشته باشند و متناسب با سن و سال، توانایی ها، نیازها و قدرت درکشان با آنها صحبت کنند. به کار بردن تشویق برای کودکان و نوجوانانی که دچار احساس حقارت هستند، بسیار مؤثر است و اگر معلمان، رفتار توهین آمیزی با آنان داشته باشند احساس حقارتشان بیشتر می شود (حسینی، ۱۳۶۹: ۳۵). اولین نوع برخورد کاکا با معلمش برخلاف برخورد او با دانش آموزان موفقیت آمیز است؛ چراکه

خانم معلم متوجه شرایط کاکا شده و به او توجه خاصی دارد: «[...] خانم پوربخش. اولین و آخرین معلمی که دلبخواهم بود. این قدر مهربان بود که حتی می‌توانست با مامان، وقتی سالم بود رقابت کند[...]. تازه آن موقع چشمش افتاد به من. «شما عزیز دلم اسمت چیه؟». عزیز دلم! داشتم فکر می‌کردم آخرین بار کی این جمله را در مورد من به کار برد» (امین، ۱۴۰۰: ۴۸).

زمانی که خانم پوربخش همراه با همسر و فرزند خود به شهرستان می‌روند. معلمی به جای او می‌آید که مدام آن‌ها را کتک می‌زند: «ما خیال می‌کردیم داریم مجازات می‌شویم، اما این طور نبود، وقتی عمل آدم تازه فهمیدم او دارد تاوان کودکی نکبت‌بارش را از زندگی پس می‌گیرد» (همان: ۵۷). معلم جدید به همه دانش‌آموزان آسیب می‌رساند و سر آن‌ها را به هم می‌کوبد؛ اما در مورد کاکا می‌توان گفت نه تنها هیچ درک درستی از روحیات او ندارد بلکه با ویژگی‌های ژنتیکی و ذاتی او نیز می‌جنگد از آن‌ها به عنوان علتی برای دعوا کردن و تحقیر کردن او استفاده می‌کند: «یک‌بار من را کشاند پای تخته[...]. یک چیزی خورد پس سرم. یکی از بنی‌عقوب خوردم دو تا از تخته‌سیاه. گچ رو با دست چپ می‌گیرن؟[...]. از درد داشتم بندری می‌زدم...» از این به بعد با کدوم دستت می‌نویسی؟» «چپ[...]. راست[...]. با دست راست آقا». رهایم کرد رفتم نشستم. آن‌ها که قوانین فراگیر را نوشته‌اند قابلیت سرپیچی ذاتی آدمیزاد را دست‌کم گرفته‌اند. دست چپش را با دنیا عوض نمی‌کرد» (همان: ۵۸-۵۷). در آخر این تحقیرها و شیوه خشونت‌آمیزی که کاکا برای جبران آن در پیش می‌گیرد منجر به اخراج او می‌شود.

۴-۲-۲. حقارت واقعی

کاکا موقع روایت این داستان، خود را چنین توصیف می‌کند: «یکی از چشم‌های من به طرز بانمکی به طرف دماغم گرایش داشت، چشم راستم. لوچ لوچ نبودم، اما وضعیتی هم نبودم که جگر کسی برایش لک بزن. کورمکوری و تانیمتا. همین اتفاق به شکل عجیبی در مورد پاهایم تکرار شده بود. یکی از دیگری کوتاه‌تر بود یا شاید یکی از آن یکی بلندتر...» (همان: ۹). او که از ابتدا با این نقص‌ها به دنیا آمده است، مشکلی ندارد و با آن کنار آمده است؛ بنابراین از این بابت نه احساس حقارت می‌کند نه ضعف؛ اما زمانی که متوجه می‌شود نتوانسته انتظار پدر را بابت داشتن پسر جبران کند عقده حقارت به او دست می‌دهد: «درستش باشد، من مشکل چندانی با خودم نداشتم. اگر آرزوی شفا می‌کردم، بیشتر به هوای رئیس بود [...] از نگاه‌های عاجزانه رئیس مطمئن بودم اگر سالم شوم، حالش خوب می‌شود. حال او که خوب می‌شد، حال همه خوب بود» (همان: ۱۳). کاکا برای جبران به قول خودش پسر کامل نبودنش دست‌به‌کارهای عجیبی می‌زند.

۴-۲-۳. صفات و القاب غیرعادی

ضعفها و نقص‌های جسمانی کاکا، بهانه خوبی هستند که هم‌سن‌وسالانش به او القاب و صفاتی را نسبت دهند. زمانی که او کمی بزرگ‌تر شده و از خانه بیرون می‌رود، دیگران حالات او و راه رفتش را مسخره کرده و برایش شعر می‌گویند: «کاکا عینکی، بانمکی، بچه کرمکی، کلتو بزار تو نعلبکی، چشم‌های نازتو نذار تو ویت‌ترین، بپا یه وقت نیفتی تو زیرزمین...» تحقیرآمیز بود، ولی دیوانه آهنگش بودم، حیف که نمی‌توانم بنویسم چه جوری بود» (همان: ۱۹-۱۸).

۴-۲-۳-۱. روان‌آزردگی کاکا

شخصیت کاکا، نقص و بیماری‌های جسمی زیادی دارد اما به نظر می‌رسد هوش و عقل او پابرجاست؛ بنابراین، او از همان دوران کودکی که متوجه نگاه‌ها و رفتار عجیب غریب دیگران می‌شود حق را به آنان داده و تمامی ضعف‌ها و ناتوانی‌های خود را پذیرفته است. او فصل دوم داستان خود را که بازگشت به گذشته دارد این‌طور نقل می‌کند: «نیمه قشنگ‌تر زندگی‌ام از چنگ رفت، اما هنوز نمی‌دانم از جان خودم چه می‌خواهم [...] کافای است کسی احتمال وجود عیبی را در من بدهد تا من باکمال میل از خودم گناهکاری بزرگ بسازم» (همان: ۷).

این اعترافات کاکا در جای‌جای رمان دیده می‌شود و اوج آن، زمانی است که او در مقابل تحقیر و کتک‌های پدرش واکنشی از خود نشان نداده و حتی آن را پذیرفته و لذت می‌برد: «افتاد رویم و حسابی مشتم‌ومالم داد، من هم بی‌خیال دنیا آن زیر آدامسم را می‌جویدم [...] اوایل از کتک خوردن وحشت داشتم، اما بعدها خیلی ساده با آن کنار آمدم. میل عجیبی به تحقیر شدن در من هست که گاهی از سربلندی احساس وحشت می‌کنم» (همان: ۵۹).

کاکا که از بدو تولد، ناخواسته به دلیل بیماری‌ها و نواقص بی‌شماری که دارد «حقارت واقعی» را تجربه می‌کند. در محیط خانه، کسی او را به‌عنوان فرزند پسر قبول ندارد و احساس حقارت در او بیشتر و زودتر از سایر کودکان شکل می‌گیرد، همچنین زمانی که وارد مدرسه شده این تحقیرات را تجربه کرده و دیگران به او «صفات و القاب غیرعادی» می‌دهند. مجموع این رخدادها در کودکی و سال‌های دبستان موجب می‌شود که در نوجوانی و جوانی دست به جبران عقده‌های حقارت خود از راه‌های ناسالم بزند.

۴-۳. اصل جبران

اولین مکانیسمی که کاکا در کودکی از خود نشان می‌دهد این است که نسبت به نظرات دیگران بی‌اهمیت است؛ اما به‌مرور با بالا رفتن سن و قدرت یافتن او نسبت به کودکی،

روشی که برای جبران به کار می‌گیرد از ناسالم به خطرناک و آسیب‌زننده تبدیل می‌شود. در ادامه به ذکر مکانیسم‌های جبران از طرف کاکا اشاره می‌شود:

۴-۳-۱. همدلی و همدردی در احساس حقارت

الف) یافتن دوستانی که مانند او ضعف بدنی دارند

کاکا که در کودکی مورد پذیرش همسالانش نیست، تنها با یکی از آن‌ها دوست می‌شود. او علت دوستی با رضا را ناچاری در دوست شدن با او می‌داند: «فقط بینشان یکی رضا بود که خیلی دوستش داشتم. از بسکی چاق‌وچله بود راهی جز دوستی با من نداشت. هر وقت می‌رفتم دم درمی‌آمد هم برم می‌ایستاد. گاهی دستی زیر بغلم می‌گذاشت تا چند قدمی راه بروم» (همان: ۲۰).

او به این نتیجه می‌رسد که باید با افرادی که مانند او ضعف بدنی دارند، دوست شود: «چشم انداختم بینم بچهٔ عیب و علت داری پیدا می‌کنم که باهاش طرح دوستی بریزم یا نه! چیز پدرمادرداری به چشمم نخورد. فقط دو سه تا عینکی دیدم، دوتا خنازلی، یک سه‌کله، یک لب‌شکری...» (همان: ۴۶).

۴-۳-۲. تلقین به بیماری

الف) وانمود کردن به خنگ بودن

گاه از رفتار کاکا چنین به نظر می‌آید که فقط نقص‌های جسمی دارد و نه تنها خنگ یا کم‌هوش نیست، بلکه بسیار باهوش است. زمانی که پستیچی، نامه‌ای را از خانهٔ بهداشت برای پدر کاکا می‌آورد، با خواندن نامه متوجه می‌شود پدرش، زن و بچهٔ دیگری به نام ستاره دارد. او از این که راز پدرش را می‌داند، خوشحال است؛ اما به روی پدرش نمی‌آورد و وجود دختر دیگر را انکار می‌کند و پدر چنین واکنشی در مورد او دارد که فرضیهٔ باهوش بودن کاکا را تا حدودی ثابت می‌کند: «خیلی باهوشی، کاکا!...» می‌دونی چرا؟ چون خیلی خوب بلدی خودت رو به خنگی بزنی». باهوش! تحقیر دل‌چسبی بود؛ اگر تا اینجا زنده‌ام به خاطر ضعف تحلیل‌کسانی است که من را باهوش فرض کرده‌اند» (همان: ۶۴-۶۳).

بنابراین می‌توان گفت کاکا برای این که مجبور به رفتار درست نباشد و انتظارات دیگران را در حد توان اجرا نکند، وانمود می‌کند از آن چیزی که هست، بدتر است و بدین ترتیب به جای جبران حقارت خود، بر آن دامن می‌زند و به‌نوعی سعی دارد در ناتوان بودن، برتری پیدا کند.

۴-۳-۳. جبران طبیعی

کاکا که با ضعف جسمی زیادی به دنیا آمده، به‌مرور موفق می‌شود آن را جبران کند: «نمی‌دانم به بهبود اوضاع استخوانم مربوط می‌شد یا تنفر عمیقی که از راه رفتن داشتم،

ولی گاماس گاماس واکر را کنار گذاشتم. به جایش یک عصای آلومینیومی زیر بغل زدم» (همان: ۶۹)؛ بنابراین، می توان گفت او به روش مثبتی دست به جبران احساس حقارت خود زده است.

۴-۳-۴. خودکشی

پس از آنکه مادر کاکا می میرد. پدر، همسر و دختران پنهانی خود را به خانه می آورد؛ اما کاکا که تازه، مادر خود را از دست داده است توان پذیرش مادر جدید را ندارد. به همین علت، مدام با آن ها لجبازی می کند، کودکان را می ترساند، در غذایشان وایتکس می ریزد و حتی قصد کشتن نوزادشان را دارد. با رخ دادن این حوادث، رابطه میان آن ها بدتر از همیشه می شود و کاکا تصمیم می گیرد خانه آن ها را آتش بزند. در همین زمان است که تصمیم می گیرد با کشتن خود از این زندگی راحت شود: «بدون این که درد تازه ای برده باشم دوست داشتم خودم را از این دنیا بیرون ببرم [...] من هم شنیده ام که خدا به جز خودکشی حاضر است در مورد گناهان دیگر با آدمیزاد وارد مذاکره شود. بار اولم نبود. در زندگی بارها به صرافت افتاده بودم که خودم را خلاص کنم، اما هیچ وقت دل نکردم» (همان: ۱۵۶-۱۵۴).

زمانی که خانه در حال آتش گرفتن است از دیگران می خواهد بیرون بروند؛ اما چون کسی از او نمی خواهد بیرون بیاید، بیرون نیامده و می خواهد با مردنش به آن ها عذاب وجدان دهد؛ اما پدر در یک حرکت او را نجات می دهد. این کار، آغاز سبک زندگی جدیدی از طرف کاکا است که به کلی، زندگی او دگرگون می شود.

۴-۳-۵. جبران بر اساس روی آوردن به کامیابی های فوری

کاکا که سرشار از عقده حقارت است توان جبران آن ها به روش درست را ندارد به همین دلیل در کودکی با روش های اشتباه از روی نا آگاهی و در بزرگسالی کاملاً آگاهانه و به قصد آسیب رسانی به دنبال جبران حقارت های خود برمی آید.

الف) جبران پسر نبودن خود با پیدا کردن پسر برای پدر

کاکا که از همان بدو تولد غم، ناراحتی و غصه والدینش را دیده و خود را عامل آن می داند برای جبران آن به روش های بچگانه ای دست می زند که تمامی آن از عقده حقارت پسر کامل نبودن برمی آید، کاکا که متوجه شده پدرش در حسرت پسر است از رضا دوستش می خواهد به خانه آن ها بیاید پسر آن ها شود: «گفتم، رضا به نظرت بتونی بیای با ما زندگی کنی؟ [...] بابام خیلی پسر دوست داره. بهت خوش می گذره [...] آخه ما اصلاً پسر نداریم، شما زیاد دارید. مثل پشکل ریخته [...] منظورم پسر، من اونجور پسر نیستم [...] نه بابا با این

چیکار دارم. دارم میگم پسر واقعی. بابام پسر واقعی می‌خواد!... آنه پسر واقعی همه چیش سر جاشه. مال من یه کم با بقیه فرق داره مگه نمی‌بینی؟» (همان: ۲۱-۲۲).

جز این مورد، زمانی که کاکا متوجه می‌شود امکان جبران پسر واقعی بودنش وجود ندارد، تصمیم می‌گیرد این کار را با اقدامی فوری مثل دزدیدن پسری برای او جبران کند؛ اما از این کار پشیمان می‌شود.

ب) دست‌آوردهای فوری از طریق دزدی

کاکا برای جبران و به‌نوعی تلافی حقارت‌هایی که به او تحمیل می‌شود دست به کارهای خطرناکی از جمله دزدی می‌زند. با این کار، او به کامیابی فوری می‌رسد و احساس رضایت می‌کند: «علاقهٔ مهارنشدنِ ام به برداشتن چیزهایی که گاهی حتی نمی‌دانستم باید چه کارشان کنم تنها سرگرمی‌ام بود!...» رفتم بقالی یوزباشی. آدامس عسلی می‌خواستم!... [یه فحش به کاکا بده، به جاش اون هم برای خودش یه آدامس عسلی برمی‌داره. معاملهٔ منصفانه‌ای بود] (همان: ۵۸-۵۹).

در این زمان است که کم‌کم، کاکا برای جبران احساس و عقده‌های حقارت به وجود آمده در وجودش، دست به کارهای عجیب و خطرناکی می‌زند و خود، علت آن را این‌طور توصیف می‌کند: «وقتی او را می‌زد خیلی خودخوری کردم، چیزی در وجودم آهک شد. بدی معصومیت این است که بعد از اولین گناه، آدم، دیگر هیچ‌وقت به‌روزهای پیش از آن برنمی‌گردد. پس از آن روز، دیگر فکر آدم شدن برای همیشه از سرم افتاد» (همان).

پس از آن بارها و بارها، کاکا دست به دزدی‌های کوچک و بزرگ می‌زند و در این کار تا جایی پیش می‌رود که بی‌شمار دزدی را در دفترچهٔ خود به ثبت می‌رساند و پس از جریان آتش‌سوزی و ترک کردن خانه، در ابتدا او برای گرسنه نماندن و بعد از آن برای کسب پول و وسایل بیشتر، دست به دزدی‌های بزرگ‌تر می‌زند تا جایی که این شیوه، تبدیل به سبک زندگی او می‌شود: «سبک زندگی‌ام، الکی‌الکی داشت از این‌رو به آن رو می‌شد. پیش‌تر سابقه نداشت برای برداشتن چیزی نقشه بکشم یا به هدف خاصی سرقت کنم، اما قاروقور شکم و بی‌خانمانی داشت من را به یک دله دزد معمولی تبدیل می‌کرد» (همان: ۱۷۲).

بدین ترتیب است که از میانه‌های رمان که حدوداً ۱۵ سالگی کاکا است عقده‌های حقارت و جبران‌های از راه غلط خود را به نمایش می‌گذارند و کاکا به آدم شرور، سارق، موافروش، کارتون خواب و... تبدیل می‌شود که به دلیل زیاد بودن شواهد و کنش‌های شخصیت مجال بیان آن نیست. کاکا تا جایی که خود از این شرایط خسته شده و تصمیم می‌گیرد خانواده‌ای برای خود پیدا کند، در این زمان است که برای چندمین بار دوباره راه غلط را در پیش گرفته

و خود را به جای فرزند گم شده خانواده ارمنی جامی زند: «کاکا در نهایت شال و پیراق کرد. او خیلی اورژانسی به یک خانواده احتیاج داشت» (همان: ۱۸۴-۱۸۳). کاکا با کمی تغییر قیافه موفق می شود خود را به جای پسر آن ها جا بزند اما زمانی که احساس خطر لو رفتن دارد، با ترس از دست دادن سرپناه جرئت بیرون آمدن از خانه را ندارد.

۴-۴. برتری جویی

کاکای بزرگسال، داستان زندگی خود را این گونه آغاز می کند: «نیمه قشنگ تر زندگی ام از چنگ رفت، اما هنوز نمی دانم از جان خودم چه می خواهم» (همان: ۸-۷)؛ بنابراین، می فهمیم کاکا در ۳۰ سالگی هنوز هدفی ندارد. با توجه به دو مبحث پیشین و مجموع حقارت هایی که ذکر شد همچنین جبران هایی که به صورت مثبت و منفی صورت گرفته بود، چنین به نظر می آید که از یکجایی به بعد کاکا چنان به فرد ضد اجتماع و ستیزه جویی تبدیل می شود که بدون این که بداند چرا، در منجلا ب فرو می رود؛ حتی تبدیل به سارق قهار شدن هم هدف او نیست و در این زمینه، نیازی به برتری جویی نمی بیند. در انتهای داستان، زمانی که کاکا لو می رود خودش را به جای پسر دیگری جا زده اسم او تیتیر روزنامه ها می شود و واکنش او چنین است: «بالآخره داشتم تیتیر یک می شدم. چیزی که یک عمر ناخواسته برایش جنگیده بودم» (همان: ۲۹۴)؛ به نظر می رسد کاکا، ناخودآگاه، احساس برتری جویی داشته است و بدون این که بداند دیده شدن در سطح گسترده ای رخ می دهد، تلاش می کرده است. هرچند روشی که او در پیش گرفته و حتی هدف او از برتری جویی غلط است اما به آن می رسد.

در این زمان است که به نیاز اصلی کاکا یعنی میل به برتری پاسخ داده می شود: «عوضش داشتم جمعیت را می پاییدم. از دیدنشان سیر نمی شدم. بد هم نبود. مطمئن بودم هیچ کدامشان نمی توانست این تعداد آدم را -در غم یا شادی- گرفتار خود کند. چه توفیری داشت برای تنفر از من گرد هم آمده باشند یا دوست داشتیم! من کاکا بودم و آن همه آدم به خاطر من دورهم رج زده بودند» (همان: ۲۹۹).

هرچند کاکا بدترین شیوه را برای جبران عقده حقارت در نظر گرفت و خود به او آگاهی داشت اما در آخر توانست به این نیاز خود پاسخ بگوید که جز آن همه حقارتی که متحمل شده واکنش دیگری از او انتظار نمی رود.

۵. نتیجه‌گیری

با بررسی شخصیت کاکا در رمان کاکاکرمکی پسری که پدرش در آمد بر اساس نظریه آلفرد آدلر می‌توان به این نتیجه دست یافت که نویسنده این اثر، خودآگاه یا ناخودآگاه به تأثیر محیط بر ایجاد شکل‌گیری انواع حقارت در وجود کودک باور داشته است. به همین علت است که شخصیت خود، کاکا را در محیط و شرایطی قرار می‌دهد که بدون کوچک‌ترین تلاشی احساس حقارت او به عقده حقارت تبدیل می‌شود. وجود جنگ در کشور، مهاجرت خانواده او از خرمشهر به تهران، وجود پنج فرزند دختر پیش از او، نواقص جسمی بسیار، سرطان سینه، افسردگی بعد از زایمان و در نهایت مرگ مادر، طردشدگی از سمت پدر، تحقیرات از طرف همسالان، معلمان و دانش‌آموزان، خواندن او با القاب نامناسب، مُردن یا ازدواج کردن پیایی خواهران، ازدواج دوم پدر همه و همه موجب شده است که او ناخواسته در مسیر جبران برآید و در این راه، کارهای مختلفی را امتحان کند که مهم‌ترین و سرنوشت‌سازترین آن، دزدی کردن است و سبک زندگی او را می‌سازد. هرچند مطابق نظریه آدلر احساس حقارت موجب تلاش و میل به تکامل انسان از بدو تولد می‌شود؛ اما گاه ممکن است شخصی مانند کاکا، توانایی برطرف کردن حقارت را نداشته باشد و در مسیر جبران عقده‌های خود، راه‌های منفی و خطایی را در پیش بگیرد. زمانی که کاکا به گذشته خود نگاه می‌کند، با وجود این که از تصمیمات خودآگاه و خودخواسته خود سخن می‌گوید اما در آخر به‌صراحت، علت اصلی را نوع رفتار و بی‌محبتی پدر عنوان می‌کند و عقیده دارد اگر در محیط و شرایط دیگری مانند خانواده ارمنی که پیدا کرد می‌بود به مجرم و سارق و... تبدیل نمی‌شد. او به این نکته اشاره می‌کند که ناخواسته از ابتدا به دنبال پیدا کردن راهی برای دیده شدن بوده و حالا که توانسته تیتراژ روزنامه‌ها شود، بسیار خوشحال است. در مجموع، می‌توان گفت سلمان امین در این رمان با پایان ناخوشی که ارائه داده است، این نکته را یادآور می‌شود که همیشه کودک از کمبودها و مشکلات اطرافش جان سالم به در نمی‌برد و ممکن است با گرفتن راه غلطی در پیش رو، برای برتری یافتن در بدی‌ها تلاش کند.

منابع

- آدلر، آلفرد. (۱۳۷۹). *شناخت طبیعت انسان*، ترجمه طاهره جواهرساز. تهران: رشد.
- اسپریر، مانس. (۱۳۸۴). *تحلیل روانشناختی/استبداد و خودکامگی*؛ ترجمه علی صاحبی، تهران: ادب دانش.
- امامی، نصرالله. (۱۳۸۵). *مبانی و روش‌های نقد ادبی*، چاپ سوم، تهران: جامی.
- امین، سلمان. (۱۴۰۰). *کاکاکرمکی*، چاپ هفتم، تهران: چشمه.
- پروچاسکا، جیمز؛ نورکراس، جان سی. (۱۳۹۱). *نظریه‌های روان‌درمانی (نظام‌های روان‌درمانی)*، تحلیل فرا نظری، مترجم هامایک آوادیس یانس، چاپ دوم، تهران: رشد.
- جهانبخت لیلی، امید؛ پرماس، سمیه. (۱۳۹۹). «خوانشی آدلری از داستان خلیل کافر اثر جبران خلیل جبران (آسیب‌نگاری روان خلیل)»، نقد ادب معاصر عربی، (۱۰) ۱۸، ۷۷-۹۹.
- ژیان جهانی، هدی؛ پورخالقی چترودی، مهدخت؛ آقامحمدیان شعرباف، حمیدرضا. (۱۳۹۸). «بررسی علل به وجود آمدن احساس حقارت در شخصیت‌های کتاب‌های کنسرو غول و یوناتارای گم‌شده»، نشریه مطالعات ادبیات کودک، (۱۰) ۲، ۷۸-۵۷.
- سیاسی، علی‌اکبر. (۱۳۷۰). *نظریه‌های شخصیت*، تهران: دانشگاه تهران.
- شارف، ریچارد اس. (۱۳۸۱). *نظریه‌های روان‌درمانی و مشاوره*، مترجم مهرداد فیروزبخت، تهران: دانشگاه شمس، سیروس. (۱۳۸۸). نقد ادبی، تهران: میترا.
- شولتز، دوان؛ شولتز، سیدنی الن. (۱۳۸۹). *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: هما.
- صمیمی، سعیده؛ عادل‌زاده، پروانه؛ پاشایی‌فخری کامران. (۱۳۹۹). «واکاوی کهری و مکانیسم‌های جبران شخصیت معصومه در رمان سهم من با تکیه بر روان‌شناسی آدلری»، جستارنامه ادبیات تطبیقی، (۴) ۱۳، ۶۱-۳۰.
- فروید، زیگموند. (۱۳۸۲). *کاربرد تداعی آزاد در روانکاوی کلاسیک*، ترجمه سعید شجاع شفق‌تی، تهران: رشد.
- کریمی، یوسف. (۱۳۷۷). *روانشناسی شخصیت*، چاپ هفتم، تهران: دانشگاه پیام نور.
- منصور، محمود. (۱۳۷۱). *احساس کهری*، تهران: دانشگاه تهران.
- منوچهریان، پرویز. (۱۳۶۸). *عقده حقارت*، تهران: گوتنبرگ.
- نوغانی، فاطمه؛ محتشمی، جمیله؛ شاهسون، اسماعیل. (۱۳۸۲). *بهداشت روان ۲*، تهران: سالمی.

منابع غیرفارسی

- Maykut, P. S. & Morehouse, R. E. (1994). *Beginning Qualitative Research: A Philosophic and Practical Guide*. London, Washington D.C: Falmer Press.
- Mayring, P. (2000). *Qualitative Content Analysis [28 paragraphs]*. *Forum Qualitative Sozialforschung / Forum: Qualitative Social Research*, 1(2), Art. 20, <http://nbn-resolving.de/urn:nbn:de:0114-fqs0002204>.